

ریشه های عدالت اجتماعی در حکومت علوی

حجة الاسلام والمسلمین احمد عابدینی^۱

چکیده

بحث از عدالت اجتماعی در حکومت علوی از بحث هایی است که مشتاقان زیادی دارد؛ زیرا امید را در دل های عدالت خواهان زنده نگه می دارد، و باعث می شود هر چه بیشتر منتظر عدالت گستر مطلق جهان باشند و نیز دوستداران واقعی حضرت علی (علیه السلام)، را به پیدا کردن راه حل هایی برای مشابهت بخشیدن حکومت های فعلی با حکومت آن حضرت تشویق می کند.

ریشه ی این عدالت به خود حاکم، یعنی حضرت علی (علیه السلام)، برمی گردد؛ چون قانون در کتاب و سنت در دسترس همگان بوده و هست و هر کس بنا به استعداد خود از آن بهره می گیرد. برای یک حاکم در اجرای عدالت اجتماعی، افزون بر عدالت فردی، یعنی تجاوز نکردن به حقوق دیگران و تزییع نمودن حق آنان، اصلاح مفاسد گذشتگان و همچنین تأثیر پذیرفتن از القائات شیادان و شیطان صفتان و آگاهی از مصالح و مفاسد نیز لازم است.

۱- دانش آموخته ی دارای رتبه ی اجتهاد از حوزه ی علمیه ی قم، مدرس حوزه ی علمیه ی اصفهان و محقق علوم اسلامی.

همه‌ی این ویژگی‌ها و بلکه بالاتر از آن، در حضرت علی علیه السلام جمع بود. به عبارتی، او معصوم بود. البته عصمت به معنای سلب اختیارگناه از معصوم نیست، بلکه به این معناست که معصوم با علم و شناختی که از گناه و اثرات آن دارد و شناخت و معرفتی که نسبت به ذات حق و نعمت‌های او دارد بر تمام قوای خود غلبه می‌کند، به طوری که حتی تصور گناه کردن هم در او ایجاد نمی‌گردد. پس عصمت آن حضرت در پرتو علم و تربیت و عوامل دیگری بوده است که عبارتند از:

۱- عوامل وراثتی و ژنتیکی؛ ۲- عوامل محیطی؛ ۳- نیت و عزم و اراده‌ی آن حضرت.

در مقاله‌ی پیش رو تلاش شده تا با واکاوی این عوامل و بررسی نقش آنها در عدالت‌خواهی حضرت علی علیه السلام، شناخت روشن‌تری از شخصیت آن حضرت ارائه شود.

واژه‌های کلیدی

عدالت علوی، عوامل وراثتی، عوامل ژنتیک، محیط زندگی، عدالت اجتماعی، ریشه‌های عدالت. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

«عدالت اجتماعی در حکومت علوی» از مباحث مهمی است که توصیف آن، حتی اگر دسترسی عملی و اجرایی به آن امکان‌پذیر نباشد، برای عدالت‌جویان، به ویژه علاقه‌مندان به آن حضرت، دارای موضوعیت است و طرح آن می‌تواند خود به خود یک هدف باشد؛ زیرا، این بحث:

۱- بارقه‌ی امید را در دل‌های عدالت‌خواهان زنده نگه می‌دارد؛

۲- آنان را هر چه بیشتر منتظر عدل گستر مطلق جهان می کند؛

۳- دوستان واران واقعی حضرت علی علیه السلام، را به تفکر برای پیدا کردن راه حل هایی برای مشابهت بخشیدن حکومت های فعلی مسلمانان به حکومت آن حضرت برمی انگیزد.

رکن اصلی در حکومت علوی

بحث مهم در این باره، بحث ریشه های عدالت اجتماعی در حکومت علوی است. با توجه به شناخت آن ریشه ها، می توان نظر داد که تا چه حد می توان امیدوار بود که حکومتی همسان آن حکومت تشکیل شود و چه راهکارهایی باید به کار گرفته شود و هر راهکاری چه میزان در رسیدن به هدف، نتیجه بخش است.

ریشه ی عدالت اجتماعی در حکومت علوی

ریشه ی عدالت اجتماعی در حکومت علوی را باید بیشتر در حاکم آن، یعنی حضرت علی علیه السلام، یافت؛ زیرا، قانون، یعنی قرآن و سنت، برای همه ی حاکمان قبلی و بعدی، امری ثابت و قابل دسترس بوده و توده ی مردم نیز- از اقشار گوناگون و با استعدادهای متفاوت- در خدمت آنان بوده اند.

«الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»^۱ مردم چونان گنج های طلا و نقره اند و این حاکمان هستند که باید استعداد آنان را شکوفا کنند و آنان را به کمال برسانند و «و یشروا لهم دفائن العقول»^۲ را تحقق بخشند.

۱- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۲۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

ویژگی های حضرت علی علیه السلام

«تناسب حکم و موضوع» به ما می گوید، باید نخستین ویژگی حضرت علی علیه السلام، را «عدالت» او دانست، زیرا کسی که خود عادل نباشد، نمی تواند عدالت اجتماعی را برقرار کند، ولی باید اذعان کرد که عدالتِ مشخص حاکم، به تنهایی، نمی تواند عدالت اجتماعی را به ارمغان بیاورد.

عدالت اجتماعی، تنها تجاوز نکردن به حقوق دیگران و تضییع حقوق آنان در جهت نفع خود و خویشان خود و حزب و جناح خود نیست، بلکه یکی از ارکان عدالت اجتماعی، برگرداندن مفاسد و کجروی گذشتگان به درستی و صلاح، و رکن دیگر آن تأثیر نپذیرفتن از القائات است؛ زیرا ممکن است شیادان با تبلیغات خود، حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند و حاکم عادل را به موضع گیری غلط بکشانند. نیز ممکن است چنان مقام و مسند را در نظر حاکم مهم جلوه دهند که او حاضر شود برای بقای حکومت خود هر ناعدالتی را انجام دهد، به خیال این که پس از استقرار حکومت و استحکام پایه های آن، عدالت را اجرا کند.

بنابراین، برای اجرای عدالت اجتماعی، نیازمند عدالت حاکم و علم حاکم و ورع و زهد وی هستیم و بدون این ویژگی ها، انتظار عدالت اجتماعی کامل، انتظاری بی مورد است.

این ویژگی ها، در حد کمال در حضرت علی علیه السلام، جمع بود؛ ویژگی هایی که می توان همه را ذیل صفت «عصمت» قرار داد. در حوزه مفهومی «عصمت» مباحث فراوان و مفیدی وجود دارد که محدودیت نوشتار، اجازه ی ورود به آنها را نمی دهد، ولی نکته ی مهم آن که در الگو و اسوه بودن راه و مرام و مشی حضرت علی علیه السلام، در امور فردی و اجتماعی نقش کلیدی دارد، این است که عصمت، به

معنای سلبِ اختیارِ گناه از معصوم نیست، بلکه به این معناست که معصوم، با علم و معرفت و شناختی که از گناه و اثرات آن دارد و شناخت و معرفتی که به ذات حق و نعمت های او و آن چه که لایق به اوست دارد، بر تمام قوای احساسی و شهوانی و غضبی و... غلبه می کند، به گونه ای که آن قوا نمی توانند حتی تصور گناه کردن را نیز در او ایجاد یا تحریک کنند، نظیر این که یک شخص معمولی هیچ گاه تصور متلوّث کردن بدن و لباس خود به نجاست ها و کثافت ها را، حتی در مخیله ی خود نمی پروراند، نه این که چنین اختیاری از وی سلب شده باشد.

به عبارت دیگر، عصمت حضرت در پرتو علم و تربیت و عوامل دیگری بود که در این مقاله به آن اشاره خواهیم کرد، نه این که عصمت امری تکوینی بوده است.

چگونگی پیدایش عدالت، علم، زهد و ورع در حضرت علی علیه السلام

روشن است که این صفات، صفات روحی و ملکات وجودی هستند که باید آنها را به دست آورد. از طرف دیگر، به راحتی نیز قابل دستیابی نیستند؛ زیرا امور حقیقی، ایجادشان، مشابه ایجاد امور اعتباری نیست که با گفتن یک لفظ، ایجاد شوند- چنان که با لفظ «بعث» بیع و با لفظ «انکحت» عقد ازدواج ایجاد می شود- بلکه برای ایجاد هر یک از ملکات روحی باید چندین سال زحمت طاقت فرسا کشید و تازه معلوم نیست که پس از طی مراحل، در وقت امتحان، بتوان از عهده ی آن برآمد. چه بسا افرادی که در کسب ملکات اخلاقی، توفیق داشته اند، ولی بالاخره در مقابل حب ریاست و حب مقام شکست خورده اند و به

حقانیت سخن معروفی که به اسم حدیث شهرت یافته، یعنی «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حبّ الجاه»^۱ مَهرِ صحت زده‌اند.

حال، سخن این است که: حضرت علی علیه السلام، چگونه به این ملکات دست یافت و آنها را این چنین در خود پرورش داد که حوادث تلخ و شیرین او را از جای نلرزاند و استدلال‌های به ظاهر عقل‌پسند، بر او غلبه نکرد؟ و چگونه به پنج سال حکومت همراه با گرفتاری‌های بسیار تن داد و نخواست حکومتی طولانی‌تر یا موروثی ایجاد کند؟ و او چگونه بود که توانست سعادت آخرت و نام نیکِ یگانه حکومت عادلانه‌ی اسلامی را برای خود جاودانه کند و حکومتی منحصر به فرد تشکیل دهد، به گونه‌ای که تا درازای هستی، همه‌ی انسان‌ها در آرزوی وجود چنین حکومتی باشند؟

توجه به یک نکته‌ی دیگر نیز لازم است و آن این که نمی‌توان گفت تمامی کسانی که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، تا امروز برای اجرای عدالت در سرزمین حجاز یا سایر سرزمین‌های مسلمانان قیام کرده‌اند، انسان‌های بد و فاسدی بوده‌اند، ولی به وضوح می‌بینیم که بیشتر آنها وقتی که ظالم و ستمگری را سرنگون کردند، خودشان به ظلم و ستم پرداختند، به گونه‌ای که به فرمایش امام خمینی (ره) همه‌ی شاهان فاسد بوده‌اند. پس اگر می‌بینیم که در میان حاکمان، تنها یک حاکم پیدا می‌شود که دوران حکومتش از هر ظلمی خالی است، این، نشان می‌دهد که او بیش از دیگران خود ساخته بوده و ملکاتی که کسب کرده، آن

۱- ترجمه: آخرین چیزی که از قلب افراد صدیق و درستکار خارج می‌شود، حبّ مقام است.

چنان بوده که در تمامی وجودش و در تمامی زمان ها و مکان ها و در برخورد با تمامی افراد و جریان ها برایش کارساز بوده است.

به طور قطع، می توان گفت: این ملکات و ویژگی ها، در این حد سرشار و کامل، برای هیچ کس، جز معصومان علیهم السلام، پس از وی حاصل نگردیده است.

در این جاست که هر محققى خواهان آن است که بداند «مگر حضرت علی علیه السلام، چگونه بوده و در کدامین مکتب آموزش دیده و چه روحیه ای داشته که کسی پس از وی به او نرسیده است؟»

عوامل و موجبات عدالت بی بدیل حضرت علی علیه السلام

عوامل عدالت بی بدیل حضرت علی علیه السلام، را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱ - عوامل وراثتی و ژنتیکی؛ ۲ - عوامل محیطی؛ ۳ - نیت و عزم و اراده ی خود حضرت علی علیه السلام.

قبل از ورود به بحث، توضیحی درباره ی تقسیم بندی فوق لازم است و آن این که اولاً عواملی را که از راه نطفه به فرزند منتقل می شود، «ژنتیکی» و «وراثتی» و عواملی را که پس از آن اتفاق بیفتد، «محیطی» می نامند. بنابراین، آن چه که در مدت حمل اتفاق می افتد، از غذای خوب یا بد، مادر و... نیز از عوامل محیطی شمرده می شود. و ثانیاً، بیولوژیست ها که درباره ی ژنتیک و غیره بحث می کنند، حرکات و کارها و مرض ها و ویژگی های هر موجود زنده را به دو عامل وراثت یا محیط نسبت می دهند، در حالی که آنان از عامل سومی غفلت کرده اند. این عامل سوم، همان «تصمیم و اراده ی انسان» است. دانشمندان مغرب زمین، چون تجربیاتشان بر روی گیاهان و حیوانات بوده، از این مهم

غفلت کرده‌اند، ولی در روایت های ما، علاوه بر محیط و ژنتیک، بر عزم و اراده نیز تأکید شده و سهم آن مشخص شده است که در ادامه‌ی این نوشتار به آن اشاره خواهد شد.

ترتیب طبیعی بحث اقتضا می‌کند که ابتدا درباره‌ی عوامل ژنتیکی و سپس درباره‌ی عوامل محیطی بحث شود، ولی چون به بحث عوامل ژنتیکی، در مجامع علمی حوزوی کمتر پرداخته شده و ذهن ها با آن مأنوس نیست و پرداختن به بحث عمیق ژنتیک، آن گونه که از روایت های طینت فهمیده می‌شود، در این نوشتار مختصر امکان‌پذیر نیست، بحث عوامل محیطی را مقدم می‌داریم و از عوامل ژنتیکی به طور اجمال و سر بسته سخن خواهیم گفت.

۱ - عوامل محیطی

برخی از عوامل محیطی که در شکل گرفتن شخصیت حضرت علی علیه السلام، و از جمله عدالت و علم او مؤثر بوده است، عبارت است از:

الف: او، مادری داشت که در میان زنان عالم از برخی جهات منحصر به فرد بود. مثلاً، او هنگامی که درد زایمان آزارش می‌داد به مسجد الحرام و به خانه‌ی کعبه پناهنده شد، در حالی که تا آن زمان هیچ زنی به چنین فکری نیفتاده بود.

بنابراین، می‌توان گفت، مادرش، خانمی بوده که کاملاً غرق در یاد خداوند بوده که حتی درد زایمان که همگان را به سوی پناهگاه های مادی، از قبیل بیمارستان، ماما، مادر، همسایه و... می‌کشاند، او را به سوی خانه‌ی خدا کشانده است و جالب‌تر این که خانه‌ی ساخته شده از سنگ و گل در ظاهر و از نظر مادی، پایین تر و کم قیمت تر از سایر بناها،

از خود شعور زایدالوصفی نشان می‌دهد و دیوار خود را می‌شکافد و فاطمه‌ی بنت اسد را به درون خود فرا می‌خواند. بنابراین، راهی که مادر علی علیه السلام از آن وارد کعبه شد نیز منحصر به فرد است و کس دیگری تا آن زمان از آن در وارد نشده است.^۱

تربیت حضرت علی علیه السلام، در دامن مادری این چنین غرق در یاد خدا، آغاز شده و محیط روزگار - حتی سنگ و خاک خانه‌ی خدا که در ظاهر بی‌جان می‌نماید - نیز خود را در خدمت آن مادر و این فرزند قرار می‌دهد و فرزندی که در دامن چنین مادری تربیت شود، حتماً درس پاکی و ورع و عدالت را نیز فرا می‌گیرد.

ب: او، پدری داشت که دارای سجایای اخلاقی فراوان بود، به گونه‌ای که از میان فرزندان عبدالملک، تنها او به ریاست بنی‌هاشم برگزیده شد، در حالی که برادران دیگری چون حمزه و عباس و... نیز وجود داشتند که از نظر سنی، مادی و مال و منال نیز بر حضرت ابوطالب برتری داشتند.

ج: با وجود چنین پدر و مادر خوبی، باز خداوند خواست که حضرت علی علیه السلام، از همان دوران طفولیت، تحت تربیت معلم و مربی بالاتر و والاتری قرار گیرد. خشکسالی و قحطی مگه و فقر مالی ابوطالب و تعداد فرزندان او، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، را به فکر انداخت که به یاری عموی خود بشتابد و با مشورت با عباس، عموی خود، نزد ابوطالب رفتند تا هر یک، فرزندی از فرزندان او را قبول کنند و به خانه‌ی خود ببرند و از این راه، مقداری از هزینه‌های زندگی ابوطالب را بکاهند. در

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۵، ج ۳، ص ۷، ج ۸، ح ۱۰، ح ۸، ح ۱۱، و ص ۱۷، ح ۱۴، و...

این تقسیم و همیاری، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، به خانه‌ی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وارد شد، تا در مدرسه‌ی خصوصی معلّمی که آوازه‌ی امانت‌داری و راست‌گویی، شهر مگّه و اطراف آن را پر کرده بود، وارد شود و در آن مدرسه، درس امانت‌داری و راست‌گویی و درستکاری و... را بیاموزد. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، نیز شاگرد خوبی بود، به گونه‌ای که وقتی به سن ده سالگی رسید و در همان زمان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به پیامبری مبعوث شد، به آن حضرت ایمان آورد و در مقابل کسانی که به او گفتند: «آیا با پدرت مشورت کرده‌ای؟» پاسخ داد: «مگر در آمدنم به این دنیا با آنان مشورت کرده بودم که اکنون مشورت کنم؟»

حضرت، با این بیان، علاوه بر جواب اقناعی به آنان، نشان داد که ایمان آوردن، همانند متولّد شدن، دارای ارزش و مقام است و او نیز به ارزش ایمان آوردن خودش واقف است تا کسی نگوید: «او، بچه بوده و از روی احساسات، و بدون آگاهی ایمان آورده و ایمانش بی‌ارزش است!»

و افزون بر اینها نشان داد که از استاد خویش، درس استدلال و بیان منطقی را نیز فرا گرفته و می‌تواند در دوران کودکی، با بزرگان به گونه‌ای استدلالی وارد بحث شود و آنان را مُجاب یا قانع کند.

او، از دوران طفولیت، در خانه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، رشد کرد و با آمدن نخستین آیات و مبعوث شدن رسول گرامی اسلام به نبوت، به او ایمان آورد و مدّت‌های مدید، با حضرت خدیجه، برای آن حضرت

که در غار حرا به عبادت و چله‌نشینی مشغول بود، طعام و غذا می‌برد و آیات نازل شده را فرا می‌گرفت و به مرحله‌ای رسید که حضرت ختمی مرتبت به او فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ!»^۱ "تو می‌شنوی آن چه را که من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را که من می‌بینم، ولی تو پیامبر نیستی."

از این جمله می‌توان برداشت کرد که علی‌عَلَيْهِ السَّلَام، در تمامی کمالات، به حدّ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده بود، اما چون مقام نبوت، مقامی اعتباری است و چون آن حضرت، خاتم پیامبران بوده است، دیگر نیازی نبوده که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، پیامبر باشد.

به هر حال، او تمام سجایای اخلاقی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، را در خود پرورش داد و تمامی علوم حضرت را فراگرفت و سلوک رفتاری پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، را کاملاً بر خود منطبق ساخت.

در این جا مناسب است کلماتی را از نهج البلاغه - که بر مطالب گذشته و بیش از آنها دلالت دارد - ذکر کنیم:

وقد علمتم موضعی من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بالقربة القريبة والمنزلة الخصیة، وضعی فی حجره و أنا ولدٌ یضمّنی إلى صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسّنی جسده و یشمّنی عرقه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمّنیه، و ما وجدلی کذباً فی قولٍ و لا خطلةً فی فعلٍ... و لقد كنت أتبعه أتباع الفصیل أثر أمه، یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علماً و یأمرنی بالافتداء به، و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء، فأراه و لایراه غیری و لم یجمّع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و خدیجة و

أنا ثالثهما، أرى نور الوحي و الرسالة و أشمُّ ریح النبوة و لقد سمعتُ
رنةَ الشيطانِ حين نزل الوحيُ عليه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فقلت: يا رسول الله! ما هذه
الرنّة؟

فقال: «هذا الشيطان قد أيس من عبادته. إنك تسمع ما أسمع وترى ما
أرى إلا أنك لست بنبيٍّ ولكنك لوزيرٌ و إنك لعلی خیر».^۱

شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و
مقام ویژه نسبت به رسول خدا می‌دانید. او مرا در دامن خویش پرورش
داد؛ من کودک بودم و او مرا همچون فرزندش در آغوش خویش
می‌فشرد، در استراحتگاه مخصوص خویش جای می‌داد، بدنش را به
بدنم می‌چسبانید و بوی پاکیزه‌ی خودش را به مشامم می‌رساند، غذا را
می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و
اشباهی در کردارم پیدا نمود....

من، مانند سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم^۲ و او هر
روز نکته‌ی تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌ساخت و به
من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. وی مدتی از سال را در حرا به سر
می‌برد و تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید.
در آن روز، غیر از خانه‌ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خانه‌ای که در آن اسلام راه
یافته باشد وجود نداشت، و در آن خانه، پیامبر اکرم و خدیجه بود و
من سومین آنان بودم. من، نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت
او را استشمام می‌کردم. در هنگام نزول وحی بر آن حضرت، من،
صدای ناله‌ی شیطان را شنیدم. از رسول خدا پرسیدم: این ناله، چیست؟

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

۲- تعبیر حضرت علی عَلِيٍّ، «مانند بچه‌ی شتر همراه مادرش» است که نوعی تشبیه است و در فارسی
به جای آن «مانند سایه» را به کار می‌بریم.

فرمود: این، شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گشته. تو آن چه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر هستی و بر طریق جاده‌ی خیر قرارداری.

معلوم است که بودن در خانه‌ی پیامبر ﷺ، و از دست او غذا خوردن و با او مأنوس بودن، خیلی برای حضرت مهم بوده و در روحیه و اخلاقش تأثیر داشته است، و آنگاه لازم نبود در سن پیری و در دوران خلافت خویش، از لقمه‌گیری یا غذا جویدن پیامبر اکرم ﷺ، برای او، در جلسه‌ی عمومی سخن بگوید.

روشن است که او می‌خواهد با این جملات، فضای فرهنگی دوران طفولیت خود را بیان کند و بگوید، محیطی که من در آن پرورش یافتم، محیطی کاملاً معنوی بود و نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا، من بودم و اگر او از دست مبارک خودش به من غذا می‌خورانید، معلوم است که مواظب بوده تا غذای حرام و مشکوک و مضر نخورم و اگر او، هر روز، ادب و اخلاق جدیدی به من می‌آموخت و مرا به عمل به آن فرمان می‌داد، پس اخلاق و رفتارم، پیامبرگونه و مورد تأیید اوست و آن چنان پرورش یافتم که از زبان من حتی یک دورغ کوچک نیز صادر نشد، و در دوران کودکی، خطایی از من سر نزد.

به بیان واضح‌تر، حضرت علی رضی الله عنه، می‌خواهد دوران کودکی خود را و دورانی را که در تحت تربیت پیامبر اکرم ﷺ، بوده است، شاهد و دلیل کارهای خود در زمان زمامداری خود بداند و بگوید، استاد کل و معلم بشریت در آن دوران، از من خطایی نگرفت، بنابراین، اعمال من در دوران زمامداری برخاسته از همان روحیات و روش و منش است؛ یعنی، همان‌گونه که ما، در صدد ریشه‌یابی عدالت اجتماعی آن حضرت

هستیم، خود آن حضرت نیز در صدد نمایاندن ریشه‌ها و زمینه‌های کارهای خودش است.

د: علاوه بر این که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، در خانه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و تحت تربیت مستقیم او بود، در عمل و در موقعیت‌های بسیار حسّاس نیز بر خوردهایی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، می‌دید که برای او خیلی مهمّ و آموزنده بود.

او می‌دید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قبل از نبوّت، امین بود و پس از نبوّت نیز امین. و امانت داری‌اش به حدّی بود که پس از بعثت و پس از علنی کردن تبلیغ، با این که مشرکان با او مخالفت می‌کردند، باز امانت‌هایشان را نزد او می‌گذاشتند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، نیز به خوبی امانت داری می‌کرد. نمود بیشتر و والاتر امانت داری حضرت، آن هنگام ظاهر شد که مشرکان قصد ترور او را کردند و پیک وحی، حضرت را با خبر ساخت و او تصمیم به هجرت از مکه به مدینه گرفت، با این حال، نگران امانت‌های مردمان مشرکی بود که برخی از آنان در نقشه‌ی ترور او شرکت داشتند، لذا به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، سفارش کرد که چند روز در مکه بماند و امانت مردم را به آنان برگرداند. این رفتار عملی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با مشرکان و حتّی با دشمنان مصمّم به قتل او، چنان تأثیری در روحیه‌ی مولای متّقیان گذاشت که خود، درباره‌ی قاتل خود، به فرزندان سفارش کرد:

«انظروا إذا أنا متُّ من ضربته هذه، فاضربوه ضربةً بضربةٍ ولا تُمَثِّلُوا بالرجل...»^۱ "توجه کنید وقتی من از این ضربه مُردم، به او [ابن ملجم] یک ضربه در مقابل ضربه اش بزنید و آن مرد را تکه تکه نکنید!"

هـ: حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، با چشم خود دیده بود با این که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وارد مدینه شد و اوس و خزرج و سایر قبایل از او استقبال کردند و او را به ریاست خود پذیرفتند، اما زندگی ساده اش را رها نکرد و حتی پس از پیروزی های فراوان در بدر و... سلطه بر جزیره العرب، مانند بردگان بر زمین می نشست و کفش خود را با دست خود تعمیر می کرد و... اینها، در ذهن حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، نقش بست و حضرت، بارها، در خطبه هایش، به زندگی ساده ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، اشاره کرد:

فَتَأْسُ بِبَيْتِكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ، فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى... غُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعِلْمٌ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَبْغَضُ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ... وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَيُرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السُّتْرَ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فُلَانَةَ لِأَحَدِي زَوْجَتِهِ عَيْيْبُهُ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا!، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ.^۲

پیامبر پاک و پاکیزه را الگو و اسوه قرار بده؛ زیرا راه و رسم او الگوی کسانی است که بخواهند به او تأسی کنند... دنیا به او عرضه شد، اما از پذیرش آن امتناع کرد. او از آن چه مبعوض خداوند است، آگاهی داشت، لذا آن را مبعوض می شمرد... پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روی

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۴۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.

زمین [بدون فرش] می‌نشست و غذا می‌خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می‌کرد و با دست خویش کفش و لباسش را وصله می‌کرد و بر مرکب برهنه سوار می‌شد و کسی را نیز پشت سر خود سوار می‌کرد. پرده‌ای بر در اتاقش بود که دارای تصویر بود. به یکی از همسرانش گفت: آن را از چشم من پنهان کن؛ زیرا وقتی به آن نظر می‌کنم، به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم. او با تمام قلب از دنیا اعراض کرد و یاد آن را در وجودش میراند.

مسئلاً، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام که دیگران را به الگوگیری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دعوت می‌کند، خود، بیشتر و بهتر و قبل از دیگران از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الگو می‌پذیرد و در ساده‌زیستی و سایر امور او را اسوه‌ی خود قرار می‌دهد و بزرگ‌ترین مانع تحقق عدالت اجتماعی - که خود دوستی و مال دوستی و نفس دوستی و راحت‌طلبی است - را از بین می‌برد و از خود وجودی می‌سازد که همگان در مقابل عدالتش سر تعظیم فرود بیاورند.

به هر حال، کسب این صفات روحی و رسیدن به این مراحل عظیم کمال، در ابعاد مختلف، از جمله علم و عمل، بدون پیروی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ممکن نبود. خود حضرت، به این نکته، با صراحت اعتراف کرده است. حدیث ذیل که در کافی و تهذیب آمده و اعلمیت و افقهیت و درایت او را می‌رساند یکی از این اعتراف‌ها است. خلاصه‌ی حدیث چنین است:

عمر بن خطاب شنید که جوانی علیه مادرش دست به دعا برداشته و از خداوند می‌خواهد تا میان او و مادرش حکم کند. علت را جویا شد. جوان گفت: او مرا حمل کرد و زایید و دو سال شیر داد، ولی وقتی رشد کردم و نوجوان شدم، مرا طرد کرده و می‌گوید: بچه‌ی او نیستم.

عمر، مادر را احضار کرد. او با چهار برادرش و چهل نفر سوگند خورنده آمد و گفت: این پسر، ظالم است و می خواهد با چنین اتهامی، مرا که هنوز حتی پرده‌ی بکارتم پاره نشده، به افتضاح بکشاند. شاهدان نیز او را تأیید کردند، ولی جوان باز دوباره حرف خود را تکرار کرد و زن نیز بر حرف خود اصرار کرد.

عمر دستور داد پسر را به زندان ببرند. در راه، به حضرت علی علیه السلام برخوردند. جوان، فریاد زد: «ای پسر عموی رسول خدا! من پسر مظلومی هستم». و داستان را تکرار کرد. حضرت فرمود: «او را نزد عمر برگردانید».

چون عمر به کارگزاران خود گفته بود، هیچ گاه از علی علیه السلام، نافرمانی نکنید، آنان جوان را برگرداندند.

حضرت علی علیه السلام، نیز آمد... زن را خواست. زن حرف های خود را تکرار کرد. حضرت، رو به عمر کرد و گفت: آیا اجازه می دهی تا در میان آنان قضاوت کنم؟

عمر گفت: سبحان الله! چگونه اجازه ندهم در حالی که خودم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، شنیده‌ام که [بارها] می فرمود: «أعلمکم علی بن ابي طالب».

حضرت از زن، شاهد خواست. چهل نفر سوگند خورنده آمدند. حضرت علی علیه السلام، فرمود: امروز قضاوتی می کنم که خداوند راضی باشد. این قضاوت را دوست من، رسول خدا به من آموخت.

سپس حضرت رو به زن کرد و فرمود: آیا ولی و سرپرست داری؟

گفت: بله، چهار برادرم هستند.

حضرت به آنان فرمود: آیا تصمیم من درباره ی شما و خواهرتان نافذ

است؟

گفتند: آری.

حضرت فرمود: من، این زن را به چهار صد درهم که از مال خودم پرداخت می‌کنم، به عقد این جوان درآوردم. و فوراً چهار صد درهم را به پسر داد و گفت: او، همسر توست و باید با او آمیزش کنی. پسر به پا خاست. زن که چنین دید، فریادش بلند شد که ازدواج با فرزند حرام است و این فرزند من است و برادرانم مرا فریب دادند و...»^۱

در این جریان، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، صراحتاً، قضاوت خود را برخاسته از آموزش‌های رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به او می‌داند و در برخی قضایا، به اشاره، دانش‌های خود را به آن حضرت مستند می‌کند و مثلاً می‌فرماید: **مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ**.

که جمله‌ی دوم اشاره به این دارد که این گونه قضاوت را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نقل می‌کند و او به من دروغ نگفته است.

این کلمه و مشابه آن، در کتاب‌های حدیثی، از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زیاد نقل شده است. در جلد ۴۰ بحار الانوار - که مقداری از داوری‌های حضرت را در امور مشکل که خلفای سه‌گانه در حل آن مانده بودند، نقل کرده - کلمه‌ی «ما کذبت و لا کذبت» در موارد متعددی به چشم می‌خورد. از جمله در مورد برده‌ای که مولای خود را کشته بود، و وقتی پرسیده شد: چرا چنین کردی؟

گفت: او بر من غالب شد و عمل شیعی با من انجام داد.

حضرت به اولیای مقتول فرمود: تا سه روز پس از دفن او بیایند. فرمود: قبر مقتول را بشکافید. دیدند که کفن موجود است، ولی جسد میت نیست. حضرت تکبیر گفت و فرمود: واللّه! ما کذبت و لا کذبت! سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يقول: «مَنْ يَعْمَلْ مِنْ أُمَّتِي عَمَلًا قَوْمَ لُوطٍ ثُمَّ

يموت على ذالك فهو مؤجل إلى أن يوضع في لحده. فإذا وضع فيه لم
يمكث أكثر من ثلاث حتى تقذفه الأرض إلى جملة قوم لوط المهلكين،
فيحشر معهم»^۱.

" سوگند به خدا! دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده است! از
پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: هر کس از امت من، عمل قوم
لوط را انجام دهد و بر آن بمیرد، به او تا هنگام گذاشته شدن در لحد،
فرصت داده می شود. هنگامی که در لحد گذاشته شد، بیش از سه روز
در آن جا نمی ماند؛ زیرا زمین او را در زمره ی هلاک شدگان قوم لوط
قرار می دهد و با آنان محشور می شود."

اگر به این دو داوری که از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شد - که در هر دو
- حضرت، از راه های غیر عادی داوری کرده اند، توجّه شود و از طرف
دیگر به این فرموده ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، که «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ
الْأَيْمَانِ...»^۲؛ «من تنها، با بیّنه ها (شاهد های عادل) و سوگندها، در میان
شما قضاوت می کنم»، توجّه شود، روشن می شود که چنین مواردی،
بعینه، در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، اتفاق نیفتاده تا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،
حکم کند و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، فرابگیرد، بلکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به
حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، کلیّاتی را آموخته و او از آنها راه حلّ این جزئیات
فراوان را فهمیده است.

در برخی از کلمات حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، آمده است که «او، هزار باب
علم به من آموخت که از هر باب علم، هزار باب دیگر از علم برای من
باز شد».

۱- همان، ج ۴۰، صص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۴۱۴، ح ۱.

در بحث ژنتیک، این مسأله به گونه‌ی روشن‌تر، قابل بحث و بررسی است و در حدّ امکان، در آن جا، به این قسمت خواهیم پرداخت.

۲ - عوامل وراثتی و ژنتیکی

یکی از امور بدیهی و غیر قابل انکار، تأثیر ژن‌ها در انتقال صفات گوناگون از والدین به فرزندان است. در جای خود گفته شده که هر سلول انسان، دارای چهل و شش کروموزوم (به صورت بیست و سه جفت) است که بیست و دو جفت از آنها در زن و مرد مشابه‌اند و فقط یک جفت از آنها میان زن و مرد متفاوتند که به آنها کروموزم‌های جنسی می‌گویند.

باز روشن است که در واقع، کار انتقال وراثتی را مولکول D.N.A برعهده دارد و اطلاعات ژنتیکی به صورت رمزهایی که به آنها «کرون» می‌گویند در درون مولکول D.N.A ذخیره می‌شود.

و با توجّه به این رمز می‌توان از روی آن رونویسی کرد. امروزه، علم ژنتیک، ادّعا می‌کند که اگر یک سلول از یک موجود زنده را شناخت، می‌تواند با تکثیر آن، همانند آن موجود زنده را بسازد.

به هر حال، انتقال برخی صفات جسمی، از راه ژنتیک، جزء مسلمات است و کسی در آن شک و شبهه‌ای ندارد.

علم ژنتیک درباره‌ی صفات جسمی و انتقال آنها و تعیین خالص از ناخالص و سعی در یافتن ژن برتر، فعالیت‌های گسترده‌ای کرده است، اما درباره‌ی صفات روحی و معنوی و امکان انتقال آنها و تعیین ژن برتر، فعالیت‌ی نکرده است، مگر در مورد برخی امراض روحی، نظیر سایکوز.

از نصوص دینی به خوبی آشکار می‌شود که صفت‌های روحی و روانی نیز قابل وراثت و انتقال است. گفتار علی علیه السلام، خطاب به محمّد

حنفیّه حکایت از این امر دارد که حضرت علی علیه السلام، ترس محمد حنیفه در جنگ را به مادرش نسبت می دهد و می فرماید: «أدر کک عرق من أمک»^۱.

نیز حضرت علی علیه السلام، پس از شهادت حضرت فاطمه ی زهراء علیها السلام، در انتخاب همسر، شجاعت طایفه ی او را در نظر می گیرد چون می خواهد از این راه، شجاعت را به فرزندان منتقل کند.

به هر حال، به نظر می رسد روایت های طینت که در آغاز جلد دوم کافی ذکر شده و فکر افراد زیادی را به خود مشغول کرده و گروهی، آنها را از روایت های مشکل و غیر قابل تفسیر دانسته اند و گروهی از آنها استشمام جبریت کرده اند، مربوط به ژنتیک است و در صدد بیان این نکته است که اساساً، گد سازنده ی انبیا و ائمه، برتر و والاتر از کدی است که مؤمنان از آن ساخته شده اند.

بحث احادیث طینت، بحث مفصلی است که فرصت لازم خودش را می طلبد، ولی در این جا فقط به این نکته اشاره می کنیم که اصرار شیعه بر این که پدران انبیا و ائمه تا حضرت آدم علیه السلام، هیچ کدام مشرک نبوده اند و هیچ کدام ناپاک نبوده اند و... «لم تنجسک الجاهلیة بأنجاسها»^۲ بیان کننده ی همین مطلب است.

به هر حال، خلاصه ی مدعا این است که حضرت علی علیه السلام، از لحاظ وراثتی و ژنتیکی نیز مزیت ها و برتری هایی داشته که هیچ یک از انسان های عصرش چنین ویژگی هایی را نداشته اند. اینک، به برخی از آن روایت ها که از حدّ تواتر نیز فراتر است، اشاره می کنیم:

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۹۸، به نقل از: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.

۲- زیارت وارث، بحار الانوار، ج ۱۰۱، صص ۲۰۰ - ۲۶۰ و ۳۳۲ - ۳۵۳.

۱- روایت های فراوانی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خودش و علی عَلِيٌّ را از یک نور می داند، مانند:

الف: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نَوْرٍ وَاحِدٍ»^۱

ب: «إِنَّ اللَّهَ، تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، خَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْ نَوْرٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ... فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ قَذَفَ بِنَا فِي صُلْبِهِ وَ اسْتَقَرَّتْ أَنَا فِي جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ وَ عَلِيٌّ فِي الْأَيْسَرِ»^۲.

خداوند، پیش از این که خلق را بیافریند، من و علی را از نور واحد آفرید... و هنگامی که آدم را آفرید، ما را در صلب او قرار داد. من، در جانب راست، استقرار یافته و علی، در جانب چپ.

از این قبیل احادیث - که تعداد آنها زیاد است - معلوم می شود که اصل و ریشه و ژن حضرت علی عَلِيٌّ، با دیگران متفاوت بوده، او و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از یک جنس و از یک نور بوده اند. از همین روایت ها استفاده می شود که این نور، پیوسته از صلبی به صلبی منتقل می شده تا در حضرت عبدالمطلب به دو نیم تبدیل شده، نیمی به حضرت عبدالله و نیمی در حضرت ابوطالب قرار گرفته است و از اولی، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و از دومی، حضرت علی عَلِيٌّ، به وجود آمده است:

فلم تزل كذلك حتى اطلعتني الله، تبارك و تعالی، من ظهر طاهر و هو عبدالله بن عبدالمطلب، فاستودعني خير رحم و هي آمنة، ثم أطلع الله، تبارك و تعالی، علياً من ظهر طاهر و هو أبو طالب و استودعه خير رحم و هي فاطمة بنت اسد.

۱- همان، ج ۳۵، ص ۳۴، ح ۳۳.

۲- همان، ج ۳۵، ص ۱۰، ح ۱۲، و ص ۲۱، ح ۱۵.

...همین طور ادامه پیدا کرد [و آن نور، از صلیبی به صلب دیگر منتقل می شد] تا خداوند مرا از پشت انسان طاهری به نام عبدالله پسر عبدالمطلب خارج کرد و در بهترین رَحِم، یعنی رحم آمنه، به ودیعت گذارد، سپس علی را از پشت انسان طاهری به نام ابوطالب خارج کرد و آن را در بهترین رَحِم، یعنی رَحِم فاطمه ی بنت اسد، به ودیعت نهاد.

ج: روایت هایی که آنان را از یک درخت واحد می داند، مانند:

یا علی! خلق الناس من شجرٍ شتی و خلقتُ أنا و أنت من شجرةٍ واحدة، أنا أصلها و أنت فرعها.^۱

ای علی! مردم، از درخت های گوناگون خلق شده اند و من و تو از یک درخت. من، اصل آن هستم و تو فرع آن.

د: روایت هایی که آنان را از یک طینت می داند، مانند:

خلقتُ أنا و أنت من طینةٍ واحدة.^۲

من و تو از گِل واحدی خلق شده ایم.

هـ: روایت هایی که آفرینش پیامبران - اعم از قلب و بدنشان - را از

طینت علین می داند، مانند:

إِنَّ اللَّهَ، عَزَّوَجَلَّ، خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ الْعَلِيِّينَ قُلُوبِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ.^۳

به نظر می رسد این روایت ها، همه، بیان کننده ی یک حقیقت است و آن این که ژن انبیا و اوصیا، ژن خاصی است که از ژن های دیگران برتر است.

۱- همان، ج ۳۵، ص ۲۵، ح ۲۰.

۲- همان، ج ۳۵، ص ۲۵، ح ۲۱.

۳- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲، ح ۱.

نکته‌ی دیگری که این روایت‌ها و روایت‌های مشابه و متعدد، بر آن دلالت دارند این است که این طینت، نور یا ژن، در طی نسل‌های طولانی و نقل و انتقالات گوناگون، ثابت مانده است و به همین جهت این روایت‌ها، اصرار داشته که آن نور واحد پیوسته ثابت مانده تا در حضرت عبدالمطلب به دو نیم تقسیم شده و به عبدالله و ابوطالب منتقل شده است.

باز از این روایت‌ها روشن می‌شود که امور ژنتیکی یا اموری که مربوط به نور طینت و امثال آن است، تنها منحصر به امور جسمانی و صفات بدنی نیست، بلکه ویژگی‌های روحی و اعتقادی و عملی، مانند ایمان و عدالت و تقوا را نیز شامل می‌شود؛ زیرا:

الف: از یک طرف، اصرار دارد که نکاح آنان، سفاح و زنا نبوده است و این، نشان می‌دهد که آن طینت و ژن به گونه‌ای است که در صورت زنا، آن ویژگی از بین می‌رود و به طور کامل منتقل نمی‌شود.

ب: روایات اصرار دارد که پدران انبیا مشرک نبوده‌اند و این، نشان می‌دهد که آن ویژگی، با شرک یکی از پدران قابل انتقال نیست. بنابراین، آن ویژگی، ویژگی خاص و معنوی است که ظرف آن پیوسته ایمان است.

ج: روایت‌های طینت، در ابتدای جلد دوم کافی صراحت دارند که ایمان و کفر، و حق‌پذیری و حق‌ناپذیری نیز به طینت برمی‌گردد.

۳ - نیت و عزم و اراده‌ی حضرت علی علیه السلام

آیا عوامل مؤثر بر یک موجود زنده - و از جمله انسان - در انحصار مسایل ژنتیک است؟ کما این که برخی از دانشمندان مغرب زمین

گفته‌اند و نقش تربیت و محیط را هیچ انگاشته‌اند و زبان حال عمومی آنان این است که:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

یا تنها عامل مؤثر بر یک موجود زنده، تربیت و محیط است؛ همان طور که برخی دیگر گفته‌اند و نقش توارث و ژنتیک را هیچ دانسته‌اند و حتی گفته‌اند: ده کودک، از هر نسل و هر نژادی که خواستید، انتخاب کنید و به ما بدهید، ما از آنان، هر آن چه که خواستید، تربیت می‌کنیم: پزشک، مهندس، دزد، جنایتکار، فداکار یا ...

و یا نظر دانشمندانی درست است که با دو چشم تیز تمامی جوانب موجودات زنده را مورد دقت قرار داده‌اند و عوامل مؤثر بر هر موجود زنده را، مجموعه‌ی عوامل محیطی و ژنتیکی دانسته‌اند؟

روشن است که دیدگاه این گروه سوم، کامل‌تر و قابل قبول‌تر از دو دیدگاه نخست است، ولی اشکالی که به هر سه دیدگاه وارد است، این است که طبق هر سه دیدگاه، انسان، همانند سایر موجودات زنده، موجودی مجبور است، حال یا توارث، آن جبر را برای او به وجود آورده است و او نمی‌تواند با آن مخالفت کند و یا محیط و شرایط او را مقهور خود ساخته‌اند و باید آن گونه که محیط و شرایط برای او پیش‌بینی کرده‌اند، مشی کند و یا مجبور و مقهور محیط و توارث است.

هر سه دسته از این نکته غافل شده‌اند که انسان، موجودی زنده و اختیاردار است و همین اختیاردار بودن، وجه تمایز او از سایر موجودات زنده است و با همین اختیار است که تصمیم می‌گیرد تا در برابر شرایط محیطی یا توارثی بایستد و برخلاف رودخانه جاری شده، شنا کند و صفحات تابان و روشنی را در زندگی خود نمایان سازد.

بالاخره، بسیاری از دانشمندان، در برابر اشکال جبر سر تسلیم فرود آورده‌اند و خود را مجبور و مقهور ژنتیک و محیط دانسته‌اند، ولی اساساً شخصیت‌های برجسته و انقلابیون و اصلاحگران واقعی و تمام کسانی که نام نیک از آنان در تاریخ بر جای مانده، کسانی هستند که به همه‌ی شرایط و جوهای ساخته شده، پشت پا زدند و به فکر جهانی، آن چنان که خود می‌خواستند افتادند و بر فکر جبری این زمانی، که ناشی از توارث و محیط است، خط بطلان کشیده‌اند.

حضرت علی علیه السلام، نمونه‌ی کامل و قابل دقتی است که نشان می‌دهد انسان می‌تواند با اراده‌ی خود، رنگ محیطی را بپذیرد یا نپذیرد؛ زیرا او می‌توانست هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به تربیت او همت گمارد، تربیت را در یک یا چند بُعد نپذیرد، همچنان که برخی همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یا غلامان و کنیزان او که از دوران کودکی و قبل از بلوغ در خانه‌ی آن حضرت بودند.^۱ تربیت‌ها و آموزش را در یک بُعد یا در چندین بُعد نپذیرفتند، به گونه‌ای که زید بن حارثه نتوانست تندخویی خود را علاج کند و زینب بنت جحش را علی‌رغم اصرار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، طلاق داد.^۲ و برخی دیگر نتوانستند، مقام طلبی را دور کنند و...

ولی علی علیه السلام، شاگرد ویژه‌ای بود که با اختیار خود و عزم و اراده‌ی آهنین خود، تمامی خوبی‌ها را به نحو احسن فراگرفت و از محیط تربیتی صحیح ایجاد شده، بهترین بهره‌ها را برد و خود را شخصی خالی از هر گونه صفت ناپسند و دارنده‌ی مجموعه عظیمی از صفات پسندیده

۱- ابن اثیر، اسد الغابة، فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۹۴، ج ۲۶۰، ص ۳۵۰، ج ۷، ص ۱۸۶.

۲- ر.ک: تفاسیر شیعه و سنی، ذیل آیه‌ی سی و هفت سوره‌ی احزاب.

قرار داد، به گونه‌ای که هیچ‌گاه، هیچ محیطی نتوانست بر او اثر گذارد و او را از راه درستش باز دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی